

فسق یا خروج از تعادل چیست؟ چگونه تعادل قوای خود را حفظ کنیم؟

در چه شرایطی دچار فسق یا خروج از تعادل می‌شویم؟

تا به حال به این فکر کرده‌اید، که اغلب ما خود را چگونه تعریف می‌کنیم، یا چه برداشتی از خود داریم؟

- من انسان موفقی هستم چون توانسته‌ام لیسانس یا دکترا بگیرم.

- یک فوتبالیست موفق هستم، تمام دنیا مرا می‌شناسند. بسیاری از مردم دوست دارند در جایگاه من باشند.

- فرزندی تربیت کرده‌ام که همه به مدارج بالای علمی و اجتماعی رسیده‌اند.

- تاجر بزرگی هستم با میلیاردها تومان سرمایه، چندین خانه و اتومبیل و وجهه اجتماعی بالا.

نوع برخورد ما با زندگی نشان‌دهنده میزان توجه و وقتی‌ست که صرف هر کدام از بخش‌های وجودمان می‌کنیم و این وقت

و انرژی صرف‌شده، نشان‌دهنده میزان ارزشی است که برای هر یک از کمالات خود قائلیم. یعنی تعریفی که از خود داریم،

نشان‌دهنده مهندسی و چیدمان معشوق‌های مختلف در نفس ماست.

چیزی که آرزوی ما را داریم و برای رسیدن به آن تلاش می‌کنیم، به راحتی نشان می‌دهد که ما در زندگی خود اصل را بر

رشد کدام یک از جنبه‌ها و شئون نفس‌مان قرار داده‌ایم. در واقع آرزوهای اصلی ما و خواسته‌هایی که نیازی به تفکر برای

خواستنشان نداریم، آینه‌ای هستند که به راحتی وضعیت سلامت نفس ما را مشخص می‌کنند. اینکه این آرزوها در کدام یک

از قوای پنجگانه نفس قرار می‌گیرند و چگونه پیده شده‌اند، نشانه‌ای از سلامت وجود ماست. اگر هر کدام از این محبوب‌ها و

معشوق‌ها، که همه متعلق به بخش‌های پایینی وجود ما هستند، از معشوق اصلی ما یعنی کمالات بی‌نهایت و نامحدود یا به

نامی دیگر خدا، محبوب‌تر باشند، گرفتار «فسق» شده‌ایم. فسق در لغت به معنای خارج شدن از اعتدال و راه حق است و

اعتدال، حالت طبیعی نفس ماست.

چه وقت از تعادل خارج شده‌ایم؟

نفس ما ساختار پیچیده‌ای از قوای گوناگون است که در کنار هم و در مجموع وجود ما را تشکیل می‌دهند. این ساختار از پنج بخش جمادی، نباتی، حیوانی، عقلی و فوق‌عقلی تشکیل شده، که هر کدام از این مراتب نیازها و محبوب‌های گوناگونی را به ما عرضه می‌کنند، اما معشوقی که نرسیدن به آن مساوی با ناکامی در تمام زندگی است، معشوق کدام بخش وجودی ماست؟ در حقیقت محبوب، معشوق، اله و هدف حقیقی ما خداست و کامیاب‌ترین افراد هم کسانی هستند، که از خدا کام گرفته و بیشترین اسماء را از خدا جذب کرده باشند. در درس‌های گذشته توضیح دادیم که خداوند تمامی خلقت را زوج آفریده است. همان‌طور که زوج چشم‌های ما طول موج، زوج گوش‌های ما فرکانس و یا یکی از زوج‌های بخش حیوانی وجود ما ازدواج با جنس مخالف است؛ زوج، محبوب و معشوق بخش انسانی وجود ما هم پیوند با خداوند است که باید همیشه در رأس معشوق‌هایمان قرار بگیرد؛ در غیر این صورت دچار فسق یا خروج از تعادل می‌شویم.

در بدن ما بیماری‌ها بدن را از حالت اعتدال خارج می‌کنند و پزشک این اعتدال از دست رفته را به بدن بازمی‌گرداند و بدن را به حالت طبیعی خود می‌رساند. هر کدام از قوای نفس ما هم در حالت طبیعی به دنبال پیوند با معشوق خود هستند؛ برای مثال همین که وارد محیط تاریکی می‌شویم، به دنبال پیدا کردن نور و چراغ هستیم و یا اگر گوشمان توان شنیدن را از دست بدهد، به وسیله ابزار او را از حالت فسق یا خروج از تعادل نجات داده و به اعتدال می‌رسانیم. وجود درد در بدن هم علامت فسق بوده و هشدار است که به ما نشان می‌دهد، جایی از بدن مان از حالت طبیعی خود خارج شده است. علامت فسق یا خروج از تعادل در قلب و بخش انسانی وجود هم گرفتاری در درد، غم و اضطراب است؛ هر اندازه که از شادی و آرامش فاصله می‌گیریم، یعنی بیشتر گرفتار فسق شده‌ایم، چون طبیعی‌ترین وضعیت و حالت نفس ما دوست داشتن خداوند است و به میزانی که محبت خدا را در دل داریم در دنیا و آخرت شاد و آرام خواهیم بود. در حقیقت خدا هم با ما به زبان محبت سخن گفته و می‌گوید؛ اگر بالاترین محبوب و معشوق من نیستم بدان که فاسق شده‌ای و از حالت طبیعی و اعتدال بیرون رفته‌ای.

حد و مرز دوست داشتن‌های من تا کجاست؟

باید توجه داشت که دوست‌داشتن و خواستن زوج‌های بخش‌های پایینی وجود هیچ منافاتی با عشق خدا ندارد، به این شرط که محبت خدا بر دل غلبه داشته باشد. مسأله اینجاست که محبوب‌های پایینی وجود نباید تبدیل به اله ما شده و هدف زندگی ما قرار بگیرند، بلکه باید در جهت تعادل وجودمان تنظیم شوند؛ مثلاً اگر به دیگران عشق بورزیم، در حقیقت به تجلی اسم‌های رحمان و رحیم در وجود خود کمک کرده‌ایم، به این شرط که به معشوق اصلی وجودمان وفادار باشیم و عشق‌ها و محبت‌های زمینی، جایگاه عشق خدا را در قلب ما تسخیر نکنند، یعنی دچار فسق یا خروج از تعادل نشویم.

در برابر هر انتخابی باید به این موضوع توجه کنیم که نفس ما مجموعه‌ای از مراتب و قوای مختلف است و وظیفه ما حفظ تعادل و تناسب بین این قواست. برای مثال کسی که بعد از روزها راه‌پیمایی در یک بیابان از تشنگی، گرسنگی و خستگی در حالت مرگ قرار گرفته است به هیچ نیاز دیگری به جز آب فکر نمی‌کند، اما بعد از اینکه سیراب شد، گرسنگی و خستگی‌اش را هم به یاد آورده و برای رفع آنها تلاش می‌کند. پس برای رسیدن به آرامشی پایدار باید همه بخش‌های وجود خود را به معشوق‌شان برسانیم تا در اثر تعادل ایجاد شده، مانع رسیدن بخش انسانی وجود ما به محبوب خود نباشند. هنرمندی ما به عنوان یک انسان به این است، که در عین پرداختن به جنبه‌های پایینی وجود خود همواره به معشوق خود توجه داشته باشیم. وقتی که گرفتار بخش‌های جمادی، نباتی، حیوانی و عقلانی می‌شویم باید خود را از فسق یا خروج از تعادل نجات دهیم؛ چون اعمال و رفتاری که بدون در نظر گرفتن معشوق حقیقی وجود ما منظم شده باشند و الله در رأس آنها قرار نداشته باشد، راه به جایی نبرده و باعث سقوط ما می‌شوند.

تمام افکار ما باید به این ترتیب تنظیم شود، که الله را بالاتر از هر محبوب و معشوق دیگری ببینیم و در مقام انتخاب هم مهم‌ترین آرزوها و خواسته‌هایمان مربوط به برآوردن نیازهای این بخش باشند. مهندسی و چپ‌سازهای ما در واقع چگونگی چیدمان بخش‌های مختلف وجود ما را مشخص می‌کنند و نمایی از وضعیت سلامت کلی روح ما ارائه می‌دهند. حقیقت وجود ما همان بخش انسانی وجود ماست و خوشبختی دنیا و آخرتمان هم در گرو پیوند ما با محبوب بخش انسانیمان است. پس

مهم‌ترین هدف ما در زندگی که همان رشد بخش انسانی و شباهت به معشوق بی‌نهایت است، در گرو چینه‌های درست محبوب‌ها و آرزوهایمان است.

در این مقاله به تعریف فسق یا خروج از تعادل پرداختیم. گفتیم که نفس ما از مجموعه‌ای از مراتب و قوا تشکیل شده که هر یک تنها با زوج و محبوب خود آرامش پیدا می‌کنند. ما به عنوان یک انسان تنها در صورتی در حالت تعادل و تراز قرار می‌گیریم، که الله یا معشوق بعد انسانی خود را در رأس خواسته‌هایمان قرار دهیم؛ در غیر این صورت نفس ما از حالت تراز خود بیرون رفته و دچار فسق یا خروج از تعادل می‌شویم.

شما خود را چگونه دیده و با چه دیدی تعریف می‌کنید؟ آیا حفظ تعادل برای شما در اولویت قرار دارد؟